



کتابخانه عمومی دانشگاه تهران
 شماره ثبت کتاب: ۵۱۹۵
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۲/۱۲/۲۳
 شماره قفسه: ۱۲۵۲/۱۲/۲۳

University of Tehran

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE5195

بسم الله الرحمن الرحيم

زیب و بیجا سخن نیایش بی نیازیت که در بارگاه کسب ریایش زبان چو ز
 در حجاب عظمت و الایش مقولم و کیمت از امر محال و افعالش همه مقهور و
 انگی بر سیران آگاه نیست و امرش در کس مشحون کیمت و لیکن مستغنی را
 راهی و دو گل از یک شاخ سر بر آرد و یکی را بر دستار دولت رساند و
 حوادث ریش گرداند و دو گوهر از یک بحر بیرون آرد و یکی را درون تاج
 و دیگری را بجلال جوهر عدم اندازد و دو نعل از یک کان سر بیرون کشد
 و اکلیل تاجداری نماید و دیگری را در زیر ساق خست فرساید و دو شمع از یک
 یکی را فروغ بخش شبستان اقبال فرماید و دیگری را بصبر نیستی خاموش
 رقم اقبال ست نکاشته کلک صحن اوست و اگر خط او باریست رقم زده قلم
 آب امزش از یک چشمه سر کشیده و جانی بصورت آینه به نهال افسر و کان
 بخشیده و طر فی بصفت شکیل بر هم زن بیهوده اهل جمعیت گردانده و شعله حکم
 از یک آتش بر یک کوه اندازد و دو کوه را با یک آتش بسوزاند

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران
 شماره ثبت کتاب: ۵۱۹۵
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۲/۱۲/۲۳
 شماره قفسه: ۱۲۵۲/۱۲/۲۳

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران
 شماره ثبت کتاب: ۵۱۹۵
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۲/۱۲/۲۳
 شماره قفسه: ۱۲۵۲/۱۲/۲۳

کتابخانه عمومی دانشگاه تهران
 شماره ثبت کتاب: ۵۱۹۵
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۲/۱۲/۲۳
 شماره قفسه: ۱۲۵۲/۱۲/۲۳

مشاغلش قدم گذاشت و خدمت و فریب آن ملک نشان دران بشیر مبدی خلافت ابر
 کرده بر سرشورش آورد و چنانچه با وجود درستی مزاج و باج حضرت شاهنشاهی آوازده
 به نظر رانجیده بقصد یحیی با افواج کثیره از راجپوت و غیره بغاصه سه کرده از اجیر که بقصد خام
 گین کش بود علم مخالفت برافراخت از آنجا که با یوئیدان اقبال عده کرده در تحریک سار
 دولت خود کوشیدن است و بقول ارباب غرض بی گنگایش عقل صواب اندیش
 عمل نمودن جرمه از مصطفیٰ حوادث نوشیدن فرقه راجپوت در عین وقت کار زدود
 نزد دغا باخته درو نیز اگر گذشته صوره احوال پادشاهزاده بشیر حیرت انگیزند و نش
 پادشاه ناگوارنا عاقبت اندیشی در دماغ پادشاهزاده سحر بخار غداست گردید چاره کار جز
 آن ندر که خود را در طریق ادب و بارینین آن فنی مضلات طریق نماید چون حکمت باله بر آن رفته بود
 که بوسیله آن ره نور پادیه تکبیت عقل عظیم در میان دنیا و دارین دکن راه یابد و لوای فرقه
 فرسای عالمگیری مرقی دران ملک سایه اقبال انداخته به شش بوارین سیوخت کشورک
 ظلام ظلم ظلم آن دیار منفع سازد پادشاهزاده و بعد کشتگیهای بسیار و گذران در راه
 دشوار گذار بر فاقته راجپوتیه متخاص و مغرور خود سحر ملک سنشای مشهور جامی دیگر نمیده خود را
 بلکه سنشای یمنی رسانید حضرت جهانباغی اطفائی نازده این فساد ملک بر همین مختصر شج
 سیوخت آید خود انکاشته و مقبض نامی شفت ضمیر الهام تصویر هزاران تقصیه فتح و ظفر
 درین ضمن پنداشته از ایات بلکه دکن برافراشته بعد از آنکه آتش قهر سلطانی
 بخان سنشای مشهور در گرفت محمد اکبر از تاب شعله غضب پادشاهی سیاب دار
 باضطراب در آید بعد هزار تردد و قطره بغرم آنکه صفت جان عزیز خود را از ورطه قهر
 پادشاه و سحر و سیاست برده بسا حل نجات رساند و چه فخره های بسیار از حساب بیرون

بیرون به شاه ایران پناه برد و بانگ فرصتی عازده قبر شاهنشاهی برج و باره جمعیت و
 حیات سنتهای مقهور را از پا در آورده و بجای نیستی هموار ساخت چون دنیا داران دکن
 یعنی والی بجا پور و حیدرآباد سنتهای مقهور را غارت کردند و ملک خود را ستمه از
 باره غضب پادشاهی که خرمن سوز هستی مخالفان است رعی بخاطر نیاید آورده و در کمال
 افواج بران گریخته بخت طریق مکتوت میسپود و گشته بودند بعد از آنکه حیات قضا حاکم
 نیستی بر قامت سنتهای مقهور دوخته به نواخته ^{چندین} ^{۱۲} ^{پناه} فرستاد و حاکم مفسور به تفسیر بجا پور
 و حیدرآباد مامور گردید و حق خود بدولت و اقبال به بشیخبرد و ملک متوجه بودند بعد محاربات
 عظیمه که تفصیل آنرا در قمار بنی تأمر والی بجا پور زنده خواسته داخل ملازمان سرکار گردید
 و ابو الحسن حیدرآبادی بنابر ملک حرامی با ملازمان خود استخیر حبل سلطنت و فرمان فرما
 زمین و زمان گردیده بقیه انفاس استخار بنا کامی گذرانید از آنجا که سرزمین دکن به حدیث
 و فساد دست و گشت آن دیار و بلاد از قدیم بر منج یعنی و عتادنه در قول ایشان وفائی و
 نه با ملین شان صفائی جمعی از رؤسای آن ملک با وجود عنایت سنا صلب از جاده
 بندگی منحرف گشته بارانهای مفسد برادر سنتا متفق شده سرشورش برداشته و بر
 مدافعه آن فتنه با غیبه و تخفیر قلاع نامی آنها که اظهار تفصیل آن را در قمری مطلق است چندی
 سال به ترو و کمال دران مرز بوم سیر رفت و آنچه مثل طرازان باستان دکن را کوره
 آتش و مردم هند را خاکش قرار داده بودند برای العین مشاهده افتاد که عالمی بیرون
 از حد و احصا در آن سرزمین پیانه کش شربت اجل شدند چون عمر مبارک بنندگان حضرت
 به نود سال رسید و بنا بر کبر سن ایشان از اراضی زمانه صنعت در قوامی قدسیه راه یافت عثمان
 غنیست از سیر اطراف منقطع فرموده خطه احمدگر را ببرد و در خیام نیروزی فرجام دولت

۴۱ اول از شهرهای ایران
فلاخن از کاشان
۴۲ سادات
بیکر از کاشان
۴۳ حاج محمد
باجی از کاشان
۴۴ حاج محمد
دکتر از کاشان
۴۵ حاج محمد
کاشانی از کاشان
۴۶ حاج محمد
نصیری از کاشان
۴۷ حاج محمد
کاشانی از کاشان
۴۸ حاج محمد
کاشانی از کاشان
۴۹ حاج محمد
کاشانی از کاشان
۵۰ حاج محمد
کاشانی از کاشان

روزنامه نموده اصلا بنواختن لوبت و دیگر اشغال سلطنت نزد احوست بعد فراغ از اتمام بنا نهادن
 امر او اعیان دولت بر تخت جلوس نموده هر یکی را با انعام و پنهانه و خطایب فراخ و پیرایه بزرگوار
 و فرمان عالی شان طلب غازی الدین خان بهادر فرستاد آن در اندیش عاقبت بین نظر برین که
 بدون مقابله و مجادله با همین دولت و اقبال همین شریک خلافت اجماع محمد معظم شاه
 استقرار سلطنت امکان ندارد و متابعت ایشان بدون تشخیص وضع معارضه و اصلاح می نماید
 روزی چند به تجا بهل گذرانیده در جواب عرض داشت نمود که ما فدوی خاندان حضرت خلد کانیم
 حفظ و حراست این ملک که به نزد تمام برست آمده بود تا رسیدن گوی از بندهای باد شاهی ضروری
 یک چندم از خیابای محافظت که داشته متوجه اکبر باد باید شد عالی جاه اگر چه از ادوات
 این کلام مخالفت پیام مانی انصیر آن رکن کریم دولت منافی آئین عقیدت دهنست اما
 بنا بر مصلحت فرمان موبه داری خسته بنیاد او رنگ آباد بنام آن حقه الملک انتظام میبایست
 حسین قلی خان مقرر فرموده شمال ساختند و محمد امین خان که ملازم رکاب بود بنابر بعضی ادعا که
 بنظر آورده از رکاب جدا شده در اخبار صلح قاست انداخت عالیجاه بعد رسیدن بار برداری
 توجه ملک هندوستان آورد و آن چنان حصاری و دین و سده آمینین از شکوهرت رتب داد که
 در آن مرکز پر اقامت سر سرخافت صغیر و کبر از مردم بهر با احوال و اشغال اطفال به جمعیت خاطر
 و فراغ بال عبور داشتند چون خبر آوردند که شاهزاده ^{ای پنهان} بهیدار خجسته از طرف بکرات حسب لامر سکیدی
 تمام نزد یک رسیده نظر بر قوت جمعیت آن عالیجناب و الفقار خان و بی سنگه که بواسطه حال
 و کسب و خیر امدادی نامدار را حکم شد که بجناب عالی رفته تا و در و ریاست عالیات گویا رقیب
 شون چنانچه بادشاهزاده داملای نامدار حکم و الامار کار بهنده شده گویا رقیب مقام فرموده اکنون قلم در
 لای اخبار خجسته آثار دوم منیت لزوم باد شاهزاده محمد عظیم که مقدر حصول فتح و درود

در سال ۱۱۸۰
 در سال ۱۱۸۱
 در سال ۱۱۸۲
 در سال ۱۱۸۳
 در سال ۱۱۸۴
 در سال ۱۱۸۵
 در سال ۱۱۸۶
 در سال ۱۱۸۷
 در سال ۱۱۸۸
 در سال ۱۱۸۹
 در سال ۱۱۹۰
 در سال ۱۱۹۱
 در سال ۱۱۹۲
 در سال ۱۱۹۳
 در سال ۱۱۹۴
 در سال ۱۱۹۵
 در سال ۱۱۹۶
 در سال ۱۱۹۷
 در سال ۱۱۹۸
 در سال ۱۱۹۹
 در سال ۱۲۰۰

در سال ۱۱۸۰
 در سال ۱۱۸۱
 در سال ۱۱۸۲
 در سال ۱۱۸۳
 در سال ۱۱۸۴
 در سال ۱۱۸۵
 در سال ۱۱۸۶
 در سال ۱۱۸۷
 در سال ۱۱۸۸
 در سال ۱۱۸۹
 در سال ۱۱۹۰
 در سال ۱۱۹۱
 در سال ۱۱۹۲
 در سال ۱۱۹۳
 در سال ۱۱۹۴
 در سال ۱۱۹۵
 در سال ۱۱۹۶
 در سال ۱۱۹۷
 در سال ۱۱۹۸
 در سال ۱۱۹۹
 در سال ۱۲۰۰

بازخان استغفای حوائج گدشته کرده دریافت ملازمت نمود بجز خواجه فضل مکرّم شاهی بخوش
 آمده آن عزیز بجز نماز و نشسته بر از در طه ملاک امان داده بساحل نجات و سلامت رسانید
 بکثیر اعمال که از آن بر بی تبر نظر آورده بود برای عبرت مخالفت اندیشیان دیگر خیال و اموال
 بفضله آورده از آن که در باب تقویض قلعہ باقی خان حارس قلعہ تاکید رفت آن داناس
 دستور بندگی تقویض بکبد حصار بدین فرمان اعظم شاه مخالف آئین قلعہ داری و بسته مضاعف
 نموده به تنه اسباب حرب برداشت و شاور والا گهر تبار قهرمان سلطانی سپاه مجاصره قلعہ
 تعیین فرموده به صدای توپ در سیکله زلزله در زمین و زمان و غنچه در گنبد آسمان انرا سخت
 نزدیک بود که از صدای توپهای زلزله مثال که چون قلعہ امرا فیل کجال میست بود بجزرگان
 از بیم پاشه حارس مذکور بدرع جز آورده مهلت بست روزه در خواست نمود و شاور والا قلعہ از لوط
 عقیدت او نقوش صداقت فراخوانده التماس او را شرفنا جا بست بخشید و بعنايت خلعت
 سرفراز نموده و بجمع بندهای تنیّه مستقر اختلاف اضافه و انعام نمودش نموده قریب پل از
 سوار نوکر کجا پر هشته و آلات حرب همه رقیب داده انتظار قدم ایت عالیا ت بهاد شاه
 می نمود به برهوشندان خبر دور و ششندان صافی منیر موبد است که عمارت کائنات منوط
 و مربوط بسنون وجود شرف یار با عدل و داد است و بقای این کلج بکند نشاء صوبه
 وابسته این ذات العباد چون شادابی بقا بدین بادشاه حقیقی که ذیل کمالش از الوات
 تبدیل نمیکرد و اساس انفضالش از زلزله زوال نمیکرد است از جمیع کمونات ازل شده هرگاه
 شجره حیات فرمان فرمای سرزمینی به بره بر اجل از پادرمی آید در خمی دیگر که عالیا ن سبایه
 رافتش از تاب آفتاب حوادث در امان باشند نصب می فرماید در او اعل ایام بهار که
 سلطان چار بالش ایام نیازگی بر تخت مرلج محل جلوس فرموده بود به بهار پیرای گلشن دولت
 این آفتاب

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دولت و سلطنت بهادر شاه خبر داد مذکور که برگزیده حیات شاه و خلد آرایگاه از تند باد خزان و اسهل
فرد و سخت و آن زیب بخش از رنگ خلافت برادر رنگ خلد برین زیب ازین بخشید شاه
دل آگاه اگر چه مقتضای بشریت ازین ساخته نماند زیرا بخت غنیمت و شتایم کرد بدین چون
عالم قدس گویند الهام نویسنده آن صاحب فرنگ بوش مزای شتارت در داده بودند
که کار بندان تضاد و قدر بار سلطنت بر دوش اقدس نهاده اند بکمال محبت باید پرداخت
و مرآت باطن بخبار غم مکرر ساخته نیست بر انتظام امور باید گماشت با استقامت عدم
متصمم بعبودة الوثاقی فضل فیاض حقیقی گردیده بعزم تسخیر میند و ستان و مسیر الی این
اعلام نصرت فرجام برافراشتند و زیر بشیر عشقیت نشان منعم خان دیوان سحر کار و الا
که ناظم مهام لاهور بود برین مقدمه وقوف یافته بهتیه اسباب بر کباب از توب و دیگران
و شترال یقین از قاتل نامرعی نگذاشته پیش از در و درایات عالیات همه را سر انجام
داده به حسن تدبیر قلعه را بتصرف در آورده از خزانه عامه و سپاه تنخواه نمود بعد از آنکه در
لاهور بقدر قدوم اقدس حضرت فردوس برین گردید با سایر بندگان بجلالت مشرف
شده آثار عقیدت بنظور رسانید پادشاه گهانه پناه زیاده از دوسه روز در آنجا متوقف
سمت استقرار خلافت متوجه گردید از آنجا که منشی قدرت منشرف قوت و والامتنی بنام می آن
پادشاه محسن الزمان نوشته و خلافت و فضل وجود سراسر خود آن حضرت باب و گل جامه
سرسشته نظر بر رفع فساد و قطع عناد به محمد عظم شام و پیغام فرستاد مذکر ای نوگل یار
سلطنت و جهان داری دای خیمه گویا بر بحر خلافت و شجر یاری گوهر وجود و شادانیک
بحر سر برآورده و تازده گل خلقت طریفین از یک شاخ نشود و ناکرده اگر چه برادری انما به
فرز نداشت می شمارم و هر چند همبری لیکن پر کار جگر می پذیرم تنو آیین و شادانیک که بخت بد

[illegible]

انجم سام بخاطر بارگ آورد که قضا را درین پرده کار باست و قدر را درین منازعت
اسرار با ساسر با بجا که و خون آیمختنی است و سباحتها در عرصه عزت و اخیتنی بسیار شریف
بنی نوع از هم گنجینه است و سباحتها و فساد درین زمین گنجینه تدریجی مواظقت تقدیر
سودی ندارد و سعی بدون سازگاری مشیت ایندی نفی نمی آرد چون اصول مخالفت
در زمین بواجب طرفین استحکام یافت ترتیب فروع اسباب آن بهت عالی مصروف
فرموده یکران نهیست در عرصه ملک گیری گرم عنان فرمودند و با نکر منصفی دارا خلافت
محل نزول احوال و مہبط انوار فیض گردید محمد یار خان حارس قلعه کلید عزت و سعادت گردید
احراز دولت ملازمت نموده مقابلہ قلعه نظر اقدس گذرانید و بعد از ورود الیہ عالیہ مستقر
و انخلاست باقی خان نیز طریق اطاعت پیش گرفته کلید قلعه نظر اقدس در آورد و برخی خزانہ قلعه
گرفته مطلب سپاہ داده هر یکی را شتمال فرمودند و چون جات و گویا بنگرید و دیگر زمینان اطراف
برخی بقصد جانفشانی بعضی بارادہ فاسد غارتگری آمدہ احراز ملازمت نمودند و آتی تماشا میان بگاہ
رو گذارای نظار گیان کا زانہ سپهر دوار بخشی دیرہ بصیرت گنجانید و نظارہ نیز یکی بن گردون
بنامید که هر خطہ چه باز ہیای گوناگون بر روی کاری آمد و در بر آئی چه ارقام بوقلمون می نگار
بابر که نزد محبت باخت عاقبتش در شمشیر محنت انداخت و هر کرا نوش داد و میستی برداشتنیاد
این سپہی مهر جو آنکہ برادر را برادر در اندازد و این خلک اثر دما یکچہ عجز از آنکہ گردہ گردان
طعمہ سازد بازی دیگر بر روی کار نمی آرد این ترک سپہ اگر نہ بر جدال و قتال کمر بسته چرا
هر سحر خیزی مهر تکرر بدست گرفته دل گنجانی مہ جبینان میکند و این بہتہ دی خلک اگر
نہ بقصد پیکار بر تو سن کبود شمشیر از چہ بزم شہاب جگر دوزی محشر طلعتان می نماید
از مال کمانی از ان برست گرفته تا بہ تیر مستم دما بدوزد و از زمین آتش افزان برافروخته

در عرصه عزت و اخیتنی بسیار شریف
بنی نوع از هم گنجینه است
سودی ندارد و سعی بدون سازگاری
در زمین بواجب طرفین استحکام یافت
فرموده یکران نهیست در عرصه ملک
محل نزول احوال و مہبط انوار فیض
احراز دولت ملازمت نموده مقابلہ
و انخلاست باقی خان نیز طریق
گرفته مطلب سپاہ داده هر یکی
برخی بقصد جانفشانی بعضی بارادہ
رو گذارای نظار گیان کا زانہ
بنامید که هر خطہ چه باز ہیای
بابر که نزد محبت باخت عاقبتش
این سپہی مهر جو آنکہ برادر را
طعمہ سازد بازی دیگر بر روی
هر سحر خیزی مهر تکرر بدست
نہ بقصد پیکار بر تو سن کبود
از مال کمانی از ان برست گرفته

عظیمین پرواز کرد بسیاری در عصه نزدیکه چهره نگار سادات و اکثری شرف اندوز شهادت گشتند
 پادشاهزاده عظیم الشان با وجود بکار آمدن دلیران کار و مجروح شدن مردم بی شمار و سیدی جمعی
 که از شهزاده بارشش تیره بان و ترکند و کتبیان جانفشان کار بجایان شان رسیده بودند چون
 قطب پای ثبات محکم افشوده نادره سواری بدرگاه و بهادر شاه فرستاد که فوج عظیم شاه
 رخ بر سباط نزد آورده و بسیاری از اسب و فیل و سپاه و سوار بکار آمده به هزاران توده
 نا حال بازی قائم داشته منصوبه بهتر ازین نیست که حضرت پادشاه زود و تشنه
 آرد و فوج عظیمه بسبب تحریک خیم و غلبه دلیران خون آشام فتح خود مصمم کرده کوس
 فیروزی می نواختند و بجان آنکه هرگاه این قسم فوج عظیم دست نیافت از دیگران
 چه خواهد گشت و زبان به تنبیت رطب اللسان می ساختند و غافل ازین که نیزنگ تقدیر هرگز
 رنگی تازه بر روی کار می آرد و منشی قضا بر نفس منور دیگری نگار دارد و آنکه از اعجوبگی کار نامه
 تقدیر آگاهی دارند بر سیرابی چمن آمال اصلا نهند که سبک بنوم خضبش افسردگی می گیرد
 و از پروردگی مزرعه مقصود مایوس نباشند که سبک سحاب لطیفش طراوت می پذیرد و از شمشیر
 مهیش شب تاریک یاس مطلع نیز عالم افروزست و از گرد باد قهرشش روز روشن طرب
 غلبت شب و بجزر علم اندوز انتقاس خاطر بدون مشاهد اسباب کار چون خنده صبح کاذب
 فرومی از صدق نزار و بوالعجب نادانی که خود را باین فرسند سازد و بنشاط باطن بنظر از ملاحظه
 انتها چون ابستم شام نفسی از بقا برنی آرد و طر فدا خود بیگانه که بعیش آن پرواز و حرکت
 مذجوبی پیش زنده دلائل قابل اعتبار نیست و روشنی چرخ دیم و اسپین و نظیر روشن
 ضمیران لائق اعتمادنی سبا اوقات ساقی فلک بدور اولین ساغر طرب داده که آنجا
 آن دور و حزن و طلال است و اکثر اوقات لعبت مانده پیر شعبده طلعه های رنگین بر روی کار

عظیمین پرواز کرد
 پادشاهزاده عظیم
 که از شهزاده بارشش
 قطب پای ثبات محکم
 رخ بر سباط نزد
 نا حال بازی قائم
 آرد و فوج عظیمه
 فیروزی می نواختند
 چه خواهد گشت
 رنگی تازه بر روی
 تقدیر آگاهی دارند
 و از پروردگی مزرعه
 مهیش شب تاریک
 غلبت شب و بجزر
 فرومی از صدق نزار
 انتها چون ابستم
 مذجوبی پیش زنده
 ضمیران لائق
 آن دور و حزن

بر روی آورد که آفران پیکر بخت و کمال سبب این باد که روزگار دارد و یک سستی
و صد غم دارد گویند که چون در عین شکار ناله سوار گرم رفتار خبر شغال ناله کارزار بگوش
بهادر شاه رسانید آن شاه شیر شکار عدد و شمار بگاری معسک اقبال و پشت گرمی فتح لایزال
باجو و ملاکت خود میسر است و استحال متوجه عرصه رزمگاه گردید از طرفی معتم خان با فتح بگوش
خدمت باد شاهزاده عظیم الشان بهادر رسیده آبی بر ناله مشتبه و فساد رحمت و معزال دین بهادر
با افواج نصرت امتزاج از جانبی برق آسا سبقت نموده آتش زین خمین شورش
مخالفان گشت در عین توفیر هوا بصورت برسات محسوس گردید اخیال کوه متعال
چون آب بر فلک کشید و تیر خدنگ لبان باران بکمال کثرت در بارندگی و
توپ در بکله مانند عدد در نهایت غمزدگی و سیوف ابد بر باد از برق درخشان داده
و گول توپ صاعقه کردار بر نگه حیات ایشان افتاده و کاهنها بشکل قوس فرخ در دست
دلاوران نمودار و سیل خون از هر سو دران عرصه پر آشوب پدیدار و فی فی میدان رزم
در نظر نگار گیان خوشتر از گلزار بود و فضای معرکه بیده تماشا نمایان بهتر از گلشن بهاری نمود
صحن حرب گاه از خون کشنگان رشک بر عنوان زار و و نیزه بدست جوانان چون
و تشنه نمودار و هزاران فواره خونین از بدن مبارزان در جوش و دچا و شان لبان
عذیبیان بخوار زبان در خروش و جمای خونین از هر طرف مانند آنها در خورجیان
در غان خدنگ در عرصه هوا از هر سو در طیران و عین برودی اهل زد و چون قطره شبنم
بر عارض گل ریخته و صدای چنای تیر در میدان سخن چکان و گریه شبنم فوج راجوت
مزعزع پوش چون قطره صد برگ در نهایت زیبایی و جوانان چیره رخ بر سرانند گل
خویش در غایت رعنائی و از هر سو سفید عرصه زمین رشک سترن زار و از اعلا

روزگار معاینه می نمود و دیگر نقل میکنند که چون بر رسیدن جراحات مزاج مبارک عالی جاه
 رغبت آب فرمود و فیلبان التماس کرد که ابرین آب عقب عماری خاصست بر زبان گوشتان
 آوردند که ای نادان این آنوقت است که از مقابلۀ اعدا بطرف دیگر متوجه باید شد درین
 آنجا چون فیلبان مجروح شده بر زمین افتاد و خود بدولت پامی مبارک از عماری بر آورده
 با اشاره فیلبان را پیش را زدند + انوسس از جنای سپهرستم کار + و صد حیف از بیدادی
 این فلک خوشنودار + که کشتی عمر فوج در طوفان بلا انداخته اوست + و یوسف مصری
 بجای اجل سیر ساخته او + از جوهرش تخت سلیمان برباد + و بستمش تاج قباد بزرگین افتاد
 از جین حبیشش خانه صد قیصر و فقیر جزاب + از قهرش رستم سلیمان زال در ناله اضطراب
 کخسرو از جام قهرش لاله های محبت چشیده + و بیشترین از جوهرش بزبان ابتلا منزل گزیده +
 خورشید عمر افراسیاب از بیدادی او مغرب فخر رسیده + و سیاوش از دست
 اندایش بنزل مرگ ماو گزیده + و دشنه تیزش گردن گردان بریده + و خنجر قهرش سینه
 سروان دریده + و نادر را با کس وفائی + و نه دلدل عیار افروزش صفائی + و از ننگی
 اوست که گشت شفق هر شام بخون تاجداران مالامال + و از قهر اوست که خنجر مهر بر صبا
 بخون شهریاران برنگ آل + بیانی هر چه گفتم همه کلمات است و آنچه گفتم همه حروف و
 طامات + این همه ننگ آمیزی تقدیر است + و این همه حکمت قادر قدریه فلک پیش حکم
 او چون چرخه پیر زال شب در روز در سیر است + و طالع کوب بصفیر امزش لیل و نهار در طیر +
 حاکم حکم اوست دیگران همه محکوم + و بقا و دوام مراد راست باقی همه معدوم + تا چندی
 ازین مقوله بیان نمایم + و تا کی دست و قلم تحسیر بر آن فرمایم + بجان به که بر مطلب
 اصلی باز آیم + و جوهره مدعا گشایم + اگر چه عالی جاه با وجود رضای معبود دست از

ربیع
 روزنامه
 شرف
 خاندان
 بکرم
 خاندان
 بکرم
 از سبب
 در صبا
 از خنجر
 شرف
 عمار
 عمار
 عمار

از جنگ برآید دست انا از آنجا که جا به عمر بر بدن مبارک تنگ آمده بود ناگاه تیر نمودن
 در پیشانی علی بن ابی طالب رسید و بعد از آن لطمه یعنی که پیغام اجل بود شاه به باز روح مبارک
 از درگاه و فنا عالم قدس پرواز نمود و صوفی ملائک که در عرصه هوا تماشا می نمودند
 و در آرزوی آن شیر بیشه میشت می نمودند بر کاپ عالی همسان گردیدند و قدوسیان
 در خارج فرج با استقبال آن حضرت دویدند و حور مجارب و بگیسوی مشکین حنت رفت
 در پی نمودند و در عنوان غیر مقدم گفته ابواب خلد برین برز ویش کشود و نوا می ضربا
 از بهشتیان که سرش آن عالی جا به رسید در بهشت با بر و شاهزاده بدان سان
 من گرفت که قریب سعدین در یک برج آرام گیرود و در خلد با بر و صاحب زاده بدان گونه
 مدام کرد که بهر شاهنشاه و در عریک چنین مسکن پذیرد و بند های بادشاهی مثل جی سنگ که
 بر او زده شده این حالت پر ملالت دست از محارب باز کشیده بدرگاه بهادر شاه ناصیه
 میبرد و دست و ذوالفتار خان بهادر بر نمی خیزد که بر پشت بر داشت عنان غریب
 دولت کو اهلای حکومت ساخت و ملازمان شاهی با وجود شهادت عالی جا به پاس
 زمین بران بریده اشته همچنان سرگرم کارزار بودند بهادر شاه سواره بر نیل لبان
 نیز که در وسط نصف النهار بر سپهر برین طلوع دولت نماید تماشا می شجاعت و دیرری آن
 بر زبان بیشه شباهت نموده زبان فنیض بیان تبیین و آفرین کشود و حکم نمود که حال
 این جماعه در ملک ملازمان سرکار فیض آثار با بدولت شرف اختصاص یافته از پر خاوش اینها
 دست باز دارند و از جان و مال اصلا نیازی ندارند انا از آنجا که در آن صحرای پر شر و شور که چون
 رحمت قیامت پر آشوب بود حرف کسی کسی نمی شنید سپاه و طرفین تا دیر می دست
 آتش سوز عالی جا به و شاهزاده ها دراز نمودند روی زمین از لعل و جواهر آبدار و شک

این کتاب از کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران است

کان بهر خشان گردید + و از کزبت گهر بزی سح ارم غیبت بحر جان - و روی شست
 از ریش اشرفی با چون سخن چین در سوسم خزان برگ ریز گوید اصغر گرفت و از آنکه گشت
 رویه با سبیل دشت نشستن از گشت و از نقشه الوان بسکه بهر طوف رخنه گونی که در خفا قدرت
 فرخ بود قلمون گسترانیده + و درین کشاکش غار نگری فلک ستیزه خوسه گامه کشاکش گم خشت
 هر که دست بریده زری زد + ازد گیری تیغ بر سر بخورد + یکی درج جواهر کف آوده +
 و از دست دیگری که بر جان سپرده + یکی افش بر نگارنگ از دست غیبت کشیده و دیگر
 جاد حیات بر تنش درین + یکی بر اسب مبارقار سواری نموده + و بر خرم دگر آو
 فتا پیوده + یکی نیز بدست رسانده + ازد دست دیگری جنازه بکبک عدم رانده + و یکارت
 نیمه زرد دوز در دل نقش بسته + و دست تقضا طناب عمرش گسته + و با مردم بین
 خیال جان با خند + و بسا خلق ازین خیال خام خود را بهیچک فنا انداختند + و با طاعت
 شب پرده بروی روز انداخت + و فلک سپرد در جهانز آینه و تار یک ساخت + و هر یکی
 دست از توده باز کشیده بکمن خود غزل گزید - بهیچک شایم فیوزی بر پرچم رایت
 جهان گشای فرخند عالمی ست که چمن سعادتش بآبیاری نماید ربانی سیراب + و گلش
 در نقش سجای امداد سجای شاداب باشد + هر نفس شایم اقبال بخت افزای شام
 آمال اوست + و هر دم نیم افشال شگفتگی پرای از بار جاده و جلال او + و دولاپ سپهر
 بر خطه بطاوت بخشی گلزار و دوشش + و باغبان فلک هر ساعت به چمن آرائی گلشن گسترش
 اعلام خطش همیشه بدست یاری امداد غیبی سر بلند و ممتاز + و الویه سطوتش بهمن
 به فتوحات لاریبی سرافراز + و جبین بختش مصلح الوار فیوضات + و لوحه طالعش
 فرین بختش فتوحات + بهمت تقدیر با انجام مطالعش مصروف + و حکمت تدبیر با تمام

و در این اشعار از سبک و سلیقه و سحر و جادوی کلام و در بیان و در بیان و در بیان

یانهم تاریش مشغوبت + اعدا از هیبت شمشیرش در میدان + و سبزه مرادش از جو مبارک
 در زمین + مای دوستش در بحر ترقیات همیشه تازه رنگ + و پله میزان در ارض بقدر
 با گرا پستگ + برین سیوف آبراش آتش زن خرمن مخالفان سپهر روز +
 تازه بخیر جا بگذاردش دشمنان را خانه سوز + آسمان غاشیه اطاعتش بر دوش +
 و فلک حلقه بند گیش در گوش + از آنجا که از جناب کبریا این منصب بزرگ بدات
 معقن بهادر شاه عالم پناه مرحمت گشته بود چنین فتح و نصرتی که از حوصله دریافت
 بیرون بود و در پیش دشوار پندارن هیچ گونه آسان نمی نمود هضم بتائید غیبی و امداد
 لاریجی است داد آن حلیو آفاق بادای این عطیه والا از غایت خشنوع فسرین
 فرشته فرسایر زمین خضوع نهاده زبان را بشکر منعم حقیقی شکر زیر ساخت و چون
 چون امرای عظیم الشان بادای تسلیمات مبارک داد دست عقیدت را سر بلند می جاوید
 بخشیدند و کوس فسیح وزی لبان ابر نوروزی مظنه در گسند و تو را از انوار خورشید
 جنگ چون احیاء آن والا اندر آن شدیدی نهاد و منظر اقدس در آمد مقتضای نسبت
 باطن و رقت قلب بی اختصار اشک حسرت در دامن ریخته بر زبان گوهر بیان آوردند
 که این عزیز مصلحت نیندیش خود را در بلا و مارا در تاصت و عنا انداخت که بقیه عمرش
 این افسوس از صفی خاطر زائل نخواهد شد پس حکم فرمود که آن شیران فیل سوار را در محنت
 تابوت جاد دهند و پر دگیان سر دادن اجلال را با انواع عزت و احترام قریب دانه جا
 داده و ملوک مال حرم سلطنت یعنی والا تبار و بیدار دل را که چون در تیم بود مذکر کنار گرفته
 با انواع نوازش و تقدمات و دلاری نموده اشک از دین آنها پاک نموده فرمودند
 و در روز و رباع در منزل نزول اجلال فرموده دیده سکنه مستقر اختلافه اگر

۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲۲
 بسان ما و حب نظر جمال محرمات بودند نور ساقند و حکم اقدس شرف و امانت
 نگین بگو ایار و نه عده الملک اسد خان را با پیر و بجگاه که در انجا متوقفند بود
 با کبر آید بسیار در چنانچه کار پروازان اشغال سلطنت حکم و الامار کار بسته شده و از ک
 فرستی مطابق امر عمل آوردند و آن وزیر مشیر با سائر اسباب و کار خاصه مشورت
 رسیده مشیرت اسلام عتیبه علیه دولت دارین حاصل نمود و ذوالفقار خاوری و ک
 پر صادت عت بدویس دریافت و مشمول عنایات اقدس گردیدند بگان حضرت علیهم
 مکان بمقتضای کمال عنایت اصف ثانی نواب اسد خان را بمطاب اصف اردو که
 ممتاز و ساقند و بکالت مطلق عزامت یاد کر است فرمودند و منعم خان که از اتر
 شدن الویه عالمیه به هند وستان الی الان بقراوان تردد و حسن تدبیر جان شانی
 بکار برده بمطاب خان خاثران بها در ظفر جنگ شرف اختصاص حاصل نموده است
 و در است گردید و همه ما بالقباب و خطاب و ترقیات مناصب و ترقیات و ترقیات

پیران سپاس شهنشاه عالم و عالمیان که سلطنت ابدی و کما
 الملک من تشار و تشرع الملک من تشارشان او و در دنا محمد و دنا محمد و دنا محمد و دنا محمد
 فرمان فرامی اقلیم رسالت صلی الله علیه و آله الکرام اصحاب المبررات الفخام که منیر جنگ ناسر
 عالی متضمن معارک جبال قتال دوشیرینیه جلالت خبر بر معرکه شهبامت محمد اعظم شاه پیران
 پیران در رنگ نوب عالمگیر بادشاه در کرب کانپور مطیع شطه طریقه با تمام مشیر محمد اسد خان
 بقالب طبع در آمده و سبب هم هم المظفر ۱۲۷۵ هجری قمری صورت انجام پذیرفت

9075-24

9085-712

6/10

1973

W. L. R.

Y-1948

[illegible]

1965